



خطبه امام حسین (ع) در روز عاشورا

تقاضای صحبت

بعد آن صف ابن سعد جیشه للحرب، دعا الإمام براحتله فرکبها، و نادى بصوت عال يسمعه جلهم

وقتی عمر سعد سپاهیانش را برای جنگ صف نمود، امام مرکبش را خواست و سوارش شد، و با صدای بلند به طوری که اکثر مردم می شنیدند فرمود:

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أُعْظِمَ بِمَا يَحِقُّ لَكُمْ عَلَيَّ وَحَتَّىٰ أُعْذِرَ إِلَيْكُمْ فَإِنِّي
أَعْطَيْتُمُونِي النَّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَانِ لَمْ تُعْطُونِي النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَأَجْمِعُوا رَأْيَكُمْ ثُمَّ لَا
يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ «إِنَّ وِلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى

الصَّالِحِينَ» (اعراف، ۱۹۶)

حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی عجله نکنید تا من وظیفه خود را که موعظه و نصیحت شماست انجام دهم، تا علت آمدنم را به این سرزمین توضیح دهم، اگر به سخنم گوش دادید و عذر مرا پذیرفتید و با من از در انصاف و عدل وارد شدید، معلوم می شود راه سعادت و خوشبختی را دریافته اید و دلیلی برای جنگ با من نخواهید داشت. لکن اگر عذرم را نپذیرفتید و از در انصاف و داد و با من وارد نشدید، آنگاه می توانید همه دست به دست هم بدهید و بدون مهلت تصمیم باطلتان را اجرا کنید، ولی در این صورت دیگر امر بر شما مشتبه مانده او پشتیبان من آن خدایی است که قرآن را نازل کرده و یار و یاور نیکوکاران است.

گریه اهل حرم

وفلمَّا سمع أخواته كلامه هذا صحن و بكين، و بكي بناته [و] ارتفعت أصواتهن، (فأرسل إليهن أخاه العباس بن علي و عليا ابنة و قال لهما: سكتاهن فلعمري ليكثرن بكاؤهن

چون سخن امام به اینجا رسید، صدای گریه و شیون از بعضی زنان و اطفال که صدای امام را می شنیدند، بلند شد. لذا امام (ع) سخن خود را قطع کرد و به حضرت ابوالفضل و علی اکبر دستور داد، بروید زن‌ها را ساکت کنید، «به خدا قسم هنوز گریه‌های بسیاری در پیش دارند.» زنان و کودکان آرام شدند.

معرفی خود

فَانظُرُوا مِنْ أَنفُسِكُمْ وَاعْتَبُوا هَافَانظُرُوا هَلْ يَصْلِحْ لَكُمْ قَتْلِي وَاتِّهَافِكُمْ حُرْمَتِي

ای مردم! به من بگوئید من چه کسی هستم؟ آنگاه به خود آید و خویشتن را نکوهش کنید و ببینید آیا کشتن و هتک حرمت من برای شما جایز است؟

لَسْتُ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَابْنِ وَصِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَأَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِ اللَّهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ

مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر من فرزند وصی و پسر عموی پیغمبر شما نیستم؟ مگر من پسر کسی نیستم که او پیش از همه مسلمانان ایمان آورد و پیش از همه، رسالت پیامبر را تصدیق کرد؟

أَوَلَيْسَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي وَوَلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَارِ فِي الْجَنَّةِ بِجَنَاحَيْنِ عَمِّي

آیا حمزه سید الشهداء، عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

طرح حدیث پیامبر (ص)

أَوْلَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِي وَلَا خِي هَذَا نِ سَيِّدِ أَشْبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

مگر شما سخن پیغمبر (ص) را درباره من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: این دو، سروران جوانان اهل بهشتند؟

فَإِنَّ صَدَقْتُمْونِي بِمَا أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللَّهِ مَا تَعَمَّدَتْ كَذِبًا مُنذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُتُّ عَلَيْهِ أَهْلَهُ

اگر سخنان مرا تصدیق می‌کنید، این‌ها همه حقایق و کوچک‌ترین خلاف واقعی، در آن‌ها نیست، زیرا هنوز در طول عمر خود از آن روزی که فهمیده‌ام خداوند بر دروغ‌گویان غضب کرده و دروغ را به خودش برمی‌گرداند، هرگز دروغ نگفتم.

شاهد گرفتن بر مقام خود

وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَوْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ سَلُوا

و اگر گفتارم را باور ندارید، اینک هنوز برخی از صحابه رسول خدا(ص) در قید حیات هستند، می‌توانید از آن‌ها بپرسید

جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَأَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَسَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَأَنْسَ بْنَ مَالِكٍ يُخْبِرُكُمْ

از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم، انس بن مالک از اینان بپرسید.

أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالََةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى وَالْأَخِي أَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكَ دَمِي

این‌ها همه سخنان پیغمبر را درباره من و برادرم از رسول خدا(ص) شنیده‌اند و بدانید همین یک جمله می‌تواند مانع شما گردد تا دست از کشتن و ریختن خون من بردارید.

سخن شمر بن ذی الجوشن

فَقَالَ لَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ هُوَ يُعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا تَقُولَ

در این هنگام شمر متوجه شد ممکن است سخنان امام(ع) در روحیه افراد لشکر، مؤثر واقع شود و آنان را از جنگ بازدارد، خواست کاری کند تا سخنان امام قطع شود. لذا با صدای بسیار بلند فریاد زد و گفت: او خدا را روی یک کلمه عبادت می‌کند و نمی‌داند چه می‌گوید؟

قَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفًا وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ إِدِقُّ مَا
تَدْرِي مَا يَقُولُ قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ

حبیب بن مظاهر خطاب به شمر گفت: به خدا قسم من می بینم که تو خدا را بر هفتاد حرف می پرستی و من شهادت می دهم تو راست می گویی که چیزی نمی فهمی که او چه می گوید، خداوند قلب تو را مهر و موم کرده است.»

ادامه معرفی

ثُمَّ قَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ (ع) فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا أَفْتَشُكُونَ أَنِّي ابْنُ بِنْتٍ نَبِيِّكُمْ

اگر در گفتار پیغمبر (ص) درباره من و برادرم شک دارید آیا در این واقعیت هم شک دارید که من فرزند دختر پیغمبر شمایم؟!

فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي فِيكُمْ وَلَا فِي غَيْرِكُمْ

به خدا قسم در تمام دنیا، نه در میان شما، و نه در غیر میان شما از من، پیغمبر فرزندی ندارد.

وَيَحْكُمُ أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ

«وای بر شما، آیا کسی را از شما کشته ام که در مقابل خون او می خواهید مرا بکشید؟»

وَيَحْكُمُ أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ أَوْ مَالٍ لَكُمْ اسْتَهْلَكْتَهُ أَوْ بِقِصَاصٍ جِرَاحَةٍ فَأَخَذُوا أَلَا
يَكَلِّمُونَهُ

«آیا مال کسی را حیف و میل کرده ام؟ یا جراحتی بر کسی وارد ساختم که می خواهید مجازاتم کنید؟» در مقابل گفتار امام هم سکوت کردند و کسی جوابی نداشت.

فَنَادَى يَا شَبَثَ بْنَ رَبِيعٍ يَا حَجَّارَ بْنَ أَبِي قَيْسٍ بْنَ الْأَشْعَثِ يَا زَيْدَ بْنَ الْحَارِثِ

لذا امام به چند نفر از افراد سرشناس که در لشکر عمر سعد بودند و برایش دعوت‌نامه نوشته بودند، خطاب کرد و فرمود: ای شبت بن ربیع! وای حجار بن ابجرو ای قیس بن اشعث وای یزید بن حارث!

أَلَمْ تَكُتُبُوا إِلَيَّ أَنْ قَدْ أَيْبَعَتِ الثَّمَارُ وَاخْضَرَ الْجَنَابُ وَإِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَيَّ جُنْدًا لَكَ مُجَنَّدٍ

مگر شما نبودید برای من نامه نوشتید که: میوه‌هایمان رسیده، و درختانمان سرسبز و خرم شده، در کوفه بر لشکریانی مجهز و آماده به خدمت وارد خواهی شد؟!

قَالَ لَهُ: لَمْ نَفْعَلْ!

این افراد در برابر سخنان امام پاسخی جز انکار نداشتند و لذا گفتند: «ما چنین نامه‌ای به تو ننوشته‌ایم.»

سَبَّحَانَ اللَّهِ، بَلَىٰ وَ لِلَّهِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ عَجَبًا!

امام (ع) که با انکار آنان روبرو شد با تعجب و شگفتی فرمود: «چگونه منکر می‌شوید به خدا قسم شما برای من نامه نوشتید.»

إِيهَا النَّاسُ! إِذَا كَرِهْتُمُونِي فِدَعُونِي، انصرف عنكم إلى ما أمن من أرض

آنگاه فرمود: «اگر هم اکنون از آمدنم ناخشنودید بگذارید به هر جایی از دنیا که امن و آرام باشد، بروم.»

اتمام حجت

قَالَ لَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ مَا نَدْرِي مَا تَقُولُ وَلَكِنْ أَنْزَلَ عَلَيَّ حُكْمَ بَنِي عَمِّكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَرُوكِ إِلَّا مَا تُحِبُّ

در اینجا قیس بن اشعث گفت: یا حسین! چرا با پسر عمویت بیعت نمی‌کنی؟ با تو به دلخواهت رفتار خواهد کرد و کوچک‌ترین ناراحتی متوجه تو نخواهد شد.»

فقال الحسين (ع): أنت أخو أخيك [محمد بن الاشعث] أتريد أن يطلبك بنو هاشم بأكثر من دم مسلم بن عقيل؟!

امام (ع) در جواب قیس فرمود: «تو هم مثل برادرت هستی، می‌خواهی مردان بنی‌هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل را از تو انتقام بگیرند؟»

وَاللّٰهُ لَا يُعْطِيْكُمْ يَدِيْ اِعْطَاءِ الذَّلِيْلِ وَلَا اَفْرَفِرَارَ الْعَبِيْدِ

نه به خدا قسم، دستم را همچون انسانهای ذلیل در دست شما قرار نمی‌دهم و مانند بنده‌ها فرار نمی‌کنم

ثُمَّ نَادَىٰ يَا عِبَادَ اللَّهِ «إِنِّيْ عُدْتُ بِرَبِّيْ وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ»

پس از آن آیه قرآن را که داستان حضرت موسی را در برابر لجاجت فرعونیان نقل می‌کند، قرائت فرمود: «من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می‌برم که گفتار مرا قبول نمی‌کنید، پناه می‌برم به پروردگار خود»

امام با خواندن این آیه سخن خود را پایان داد و شتر خود را خواباند